لايه هاى تمدن غرب (3)

 هدى علوى

 دانش آموختگان گرامى, تا به حال و با يكديگر در دو شماره, برخى از مواردى كه لايه هاى زيرين تمدن غرب را تشكيل مى دهند مرور نموده ايم, اينك برآنيم تا به كاوشى نه چندان عميق پيرامون ليبراليسم بپردازيم.

 3. ليبراليسمLiberalism

 3/1 ـ تبيين

 در فرهنگ هاى متداول علوم سياسى ((ليبرال)) به كسى اطلاق مى شد كه در جناح معتدل بورژوارنى قرار داشت و طرف دار آزادى از قيد و بندهاى اقتصادى و اجتماعى عصر فئوداليسم بود. اكنون معمولا به كسى ليبرال مى گويند كه از نظر اقتصادى موافق عدم دخالت يا كاهش نظارت دولت در فعاليت ها و به بيان ديگر, طرفدار اقتصاد اجتماعى مبتنى بر بازار و محدود كردن قدرت انحصارات اقتصادى باشد و از نظر سياسى موافق حكومت پارلمانى (پارلمانتاريسم) و آزادىهاى فردى باشد. (1)

 اما ليبراليسم, يكى از شايع ترين و قديمى ترين آموزه هاى فلسفى ـ سياسى عصر حاضر است كه در قاموس سياسى به جريانى گفته مى شود كه در قرن 18, يعنى در دوران اوج بورژوارنى صنعتى پديد آمد. در اين زمان محتواى شعار اصلى ليبراليسم, فرمول آزادى سرمايه و آزادى تجارت بود. از آن جا كه در آغاز پيدايش ليبراليسم, بزرگ ترين مانع بر سر راه آزادى عمل, مناسبات فئودالى و سلطنت مطلقه ى فئودالى بود, شعار اصلى ليبراليسم در عرصه ى سياست عبارت مى شد از مخالفت با استبداد مطلقه, دفاع از پارلمانتاريسم (2) و آزادىهاى بورژوايى.

 اين واژه در ابتدا پس از انقلاب كبير فرانسه توسط فرانسواگيزو (1874 ـ 1787) مورخ و رجل دولتى فرانسه وارد عرصه ى واژه هاى سياسى گشت. (3)

 3/2. ريشه هاى شكل گيرى:

 ليبراليسم به مدد انديشه هاى افرادى چون ((جان لاك)) و با اشكال گوناگون در زمينه هاى مختلف فرهنگ, دين و اقتصاد به ظهور پيوست و بيشتر به آزادىهاى بشر از قيودى كه كليسا در حيطه ى دين ايجاد كرده بود نظر داشت تا رهايى انسان از قيد و بندهاى اجتماعى و حقوقى.

 شعارهايى همانند ليبراليسم و دموكراسى در انديشه ى كسانى كه از تقيدات ساختگى كليسا و نهادهاى مذهبى, ملول و رنجيده خاطر شده بودند, موقعيت ويژه اى يافت و انسان غربى به اميد دست يافتن به آزادى از الزام هاى دينى از اين انديشه هاى به ظهور رسيده به خوبى استقبال كرد. اين تفكر به خصوص در ابتداى انقطاع بشر از مذهب و عناصر مذهبى در اذهان مردم مغرب زمين بسيار شكيل و پسنديده جلوه نمود و به اين ترتيب به سرعت جايگاه خود را در جوامع غربى باز يافت.

 اين نحوه ى نگرش هيچ گاه نتوانست در نهايت انسانى كاملا آزاد تربيت كند. اگر چه با تلاش هاى خود توانست جايگاه اصلى دين, مذهب و كليسا را در جامعه كم رنگ كند, اما طولى نكشيد كه انسان غربى با غرق شدن در فرعونيت انسان مدارى خود, ارمغانى چون افزايش فساد و فحشا را به حد اعلاى خود هديه نمود.

 ليبراليسم, دموكراسى, اومانيسم و ناسيوناليسم همگى از پيامدهاى منفى و سوء انقطاع انسان غربى از منبع مافوق طبيعت است. (4)

 ليبراليسم جان لاك, آن چنان كه خود بر آن تاكيد مى ورزد در اصل, منشا و بستر پيدايش خود را در آزادى طبيعى بشر ((از هر گونه قدرت ما فوق زمينى)) مى داند و اين در حالى است كه جان لاك خود درگير قانون طبيعت و گفتمان متناقض از آزادى مانده است. او از طرفى بشر را آزاد از هر گونه قانون ما ورإ الطبيعه مى داند و از طرفى قانونمندى را هيچ گاه منافى با آزادى نمى پندارد كه اين خود تناقضى آشكار است.(5)

 نقش ليبراليسم لاك در شكل پذيرى فرهنگ ليبرال ـ دموكرات سده ى نوزدهم و بيستم غرب و به ويژه امريكا به اندازه اى حايز اهميت است كه امريكايى ها لاك را ((پيامبر انقلاب امريكا)) ناميدند كه نشان دهنده ى ميزان اثر گذارى جان لاك مى باشد.(6)

 3/3. اصول ليبراليسم

 آمد كه اصطلاح ليبراليسم هم زمان با انقلاب فرانسه در كشور اسپانيا تحت عنوان شعار ((آزادى, برابرى, برادرى)) متداول شد و كم كم با نظريه هايى كه انديشمندان ليبرال مطرح كردند به صورت يك فلسفه و مكتب سياسى مطرح شد. ليبراليسم داراى اصول و قواعدى است كه مهم ترين آن ها را مى توان در موارد زير خلاصه نمود:

 الف: اصالت فردlndividualism

 فردگرايى واژه اى است كه در مقابل اصالت جمع ياCollectivism مطرح مى شود. منظور از فردگرايى اين است كه انسان و حقوق فردى او از اعتبار و اهميت زيادى برخوردار است, حقوقى مانند حق حيات, حق مالكيت و يا حق زوجيت. منظور از مطرح كردن اصالت فرد در واقع اين است كه دولت ها نبايد اين حقوق و آزادىهاى فردى را محدود كنند, بلكه بايد صيانت كننده و پاسدار اين حقوق باشند.

 در مقابل اين واژه اصالت جمع قرار دارد كه حفظ حقوق اجتماعى و حقوق جامعه بر حقوق فرد مقدم بوده و ترجيح دارد.

 اين نوع از تفكر, مالكيت خصوصى را شرط ضرورى آزادى دانسته و با دخالت دولت در امور اقتصادى و اجتماعى مخالف است و دخالت دولت را تنها در صورتى كه به منظور تامين آزادى عمل فرد انجام گيرد مجاز مى شمرد.

 ب: اصل رضايت و قراردادConsent

 طبق اين اصل هر حكومتى براى آن كه مشروعيت داشته باشد بايد از رضايت مردم برخوردار باشد, به عبارت ديگر در فلسفه ى ليبراليسم گفته مى شود كه مشروعيت يا Legitimacy يك حكومت مبتنى است بر رضايت مردم. برخى از انديشمندان غربى نيز براى توجيه مساله ى ضرورت رضايت مردم از نظريه ى ((قرارداد اجتماعى)) (7) استفاده كرده اند. رضايت مردم از حكومت در كشورهاى ليبرال از طريق مشاركت مردم در امر انتخابات صورت مى گيرد و انتخابات وسيله و معيارى است كه مردم ميزان رضايت خود را از يك نظام سياسى نشان مى دهند.

 ج: اصل آزادى در داشتن حق انتخابFreedom as choice

 طبق اين اصل گفته مى شود كه هر شخصى بايد امكان انتخاب ميان دو يا چند فرد يا شىء را داشته باشد و بنا بر سليقه ى خود و منافع و مضراتى كه خود تشخيص داده است تصميم بگيرد. در اين نظريه گفته مى شود كه انسان يك موجود عقلايى است و بر اساس همين عقل مى تواند منافع و مصالح خود را تشخيص بدهد, به همين جهت در عمل هم بايد آزاد باشد. آزادى در انتخاب شغل, انتخاب زمامدار و حكومت و... مصاديقى از اين اصل هستند.

 اين اصل در مقابل نظريه ى افلاطون قرار مى گيرد. او اعتقاد داشت كه توده ى مردم يا عوام الناس بر اساس عقل و خرد تصميم گيرى نمى كنند, بلكه بر اساس احساسات تصميم مى گيرند اما نظريه پردازان ليبرال مى گويند اكثريت انسان ها عاقلند و بر اساس همين رهنمودهاى عقلى تصميم گيرى مى كنند.

 ادامه دارد...

 پى نوشت ها:

 1. آقا بخشى, على; افشارى راد, مينو, فرهنگ علوم سياسى, ص 187.

 2. پارلمانتاريسم يا حكومت پارلمانى, نظام مبتنى بر قانون اساسى است كه در آن نقش رهبرى كننده ى كشور بر عهده ى پارلمان است. پارلمانتاريسم هنگامى محقق مى شود كه حكومت در برابر پارلمان مسووليت داشته باشد. در نهايت; نظامى كه در آن, پارلمان در مقام قوه ى مقننه وجود دارد و قوه ى مجريه در برابر آن مسوول است و گماردن وزيران با راى اعتماد پارلمان انجام مى گيرد نظام پارلمانتاريسم مى باشد.

 3. آقا بخشى, همان.

 4. رهنمايى, سيد احمد; غرب شناسى, انتشارات موسسه ى آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره), ص 137.

 5. جونز, خداوندان انديشه ى سياسى ; ترجمه ى على رامين, ج 2, ص 203.

 6. رهنمايى ; همان, ص 139.

 7. قرار داد اجتماعى ياsocial contract نام يكى از آثار مهم ژان ژاك روسو (1778 ـ 1712) است كه در آن, اين نظريه تعقيب مى شود كه هر رژيم اجتماعى بايد نتيجه ى موافقت آزاد و قرارداد بين مردم باشد. اين نظريه, اساس فلسفى دولتى را بيان مى كند كه در آن اصل حق الهى سلطنت يا پادشاهان جايش را به اصل رضايت مردم براى زندگى در پناه قدرت و عدالت دولت مى دهد. اين نظريه در قرون 17 و 18 در اروپا تكوين يافت و لوياتان توماس هابز, قرار داد اجتماعى ژان ژاك روسو و دو رساله ى درباب حكومت جان لاك از مهم ترين آثار در اين مورد به شمار مى روند. اين نظريه براى تبيين اصل تاسيس دولت از يك حالت فرضى به نام حالت طبيعى آغاز مى كند كه مردم از آزادى مطلق فردى برخوردارند ولى در عين حال خود اين آزادى براى آن ها خطرات فراوان جانى, مالى واستثمارى در بردارد. لذا مردم براى رفع اين خطرها با هم وارد نوعى قرارداد اجتماعى مى شوند و از طريق آن, آزادىهاى فردى مطلق را به دولت واگذار مى كنند و دولت نيز حفظ و تضمين نظم و تامين نيازهاى اجتماعى را به عهده مى گيرد.